

# روزگار در روایت رشیدالدین فضل الله

محمدحسن صنعتی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی - مشهد

## □ سرگذشت روایتگر

بالصراحه معلوم نیست که «فضل الله بن ابی الخیرات الملقب برشید همدانی، أصلح الله شأنه و وقاه عمّا شأنه»<sup>۱</sup> در چه سالی متولد شده است. بنابر آنچه او خود در کتاب «بیان الحقایق» گفته در سال ۷۱۰ هجری، شصت و دو سال قمری داشته. بنابراین تولدش سال ۶۴۸ هجری بوده است. ۲ وی در روز و روزگار حاکمیت اباقاخان پسر هلاکو (۶۶۳-۶۸۰)، ارغون خان (۶۸۳-۶۹۰)، گیخاتو (۶۹۰-۶۹۴)، غازان خان (۶۹۴-۷۰۳) و اولجایتو (۷۰۳-۷۱۶) فرمانروایان مغول در ایران به عزت زیست. ۳ اباقاخان (ت ۶۳۱) پس از آنکه روز جمعه سوم رمضان ۶۶۳ به جای پدر بر تخت سلطنت نشست پایتخت را از مراغه به تبریز منتقل کرد. ۴ تا زمان «غازان خان بن ارغون خان بن اباقاخان بن هولاگو خان بن تولوی خان بن چنگیزخان»<sup>۵</sup> تبریز پایتخت ماند، اما با حاکمیت یافتن اولجایتو سلطانیته شهری که به دستور وی در پنج فرسنگی شرق زنجان و نه فرسنگی ابهر برپا شد - به عنوان پایتخت انتخاب گردید. ۶

رشیدالدین فضل الله در عمر هفتاد ساله‌ی خود به طبابت، وزارت، سیاست و تألیف اهتمام ورزید. وی ابتدا طبیب اباقا و پس از آن قریب بیست سال وزیر غازان و برادرش اولجایتو بود، «و در این مدت جمیع حل و عقد امور ممالک مغول درید تصرف او بود و جامع التواریخ را به حکم غازان شروع در تألیف نمود و به فرمان اولجایتو به اتمام رسانید و جمیع معلومات و اطلاعاتی که در این کتاب نفیس درج کرده است یا از مشاهدات و محسوسات خود اوست که در مدت طویل ملازمت پادشاهان مغول فراهم آورده یا مسموعات و منقولاتی است که از افواه علما و حکما و منجمین و مورخین و اهل ادیان و ملل از هر قوم و ملت از مغول و اوغور و چینی و تبتی و هندی و ترک و عرب و یهود و نصاری و غیرهم که در دربار پادشاهان مغول مجتمع بودند شفاهاً تلقی می‌نموده یا آنکه از کتب خود ایشان مستقیماً به توسط علمای ایشان نقل و ترجمه کرده است.»<sup>۷</sup> شهرت وی به همدانی به واسطه‌ی تولد در همدان بود اما نشو و نمای وی در ساختار حکومتی مغولان در تبریز واقع شد. وی که به عنوان طبیب از عهد اباقاخان وارد دستگاه ایلخانی شده بود، به تدریج با نفوذ در امور دیوانی به نیابت «سعالدین محمد مستوفی» صاحب دیوان غازان خان رسید و پس از سال‌ها نیابت، با «شهادت» یافتن مستوفی ساوجی، صاحب دیوان و وزیر شد.<sup>۸</sup>

رشیدالدین در روزگاری عهده‌دار مناصب عالی در دربار مغولان می‌شد که بر پیشینه‌ی از گرسنگی، بدویت و سببیت مبتنی شده، با سعایت و دسیسه‌چینی همراه گردیده بود. می‌گویند: پدر امیر ارغون که بعداً به حکمرانی دست یافت، در کودکی وی، به علت قحط و تنگی وی را به بهای یک ران گوشت گاو به پدر «ابلوگه نویان قدآن» فروخته بوده

و چون یک پسر خود را به راه کبتاؤلی<sup>۹</sup> به اوگتای قآن داده بود امیر ارغون را به راه نوکری با آن پسر داد و بنده و خدمتگار او بود و چون مردی جلد و کاردان و فصیح و عاقل بود زودکار او بالا گرفت و از مرتبه‌ی اقران و اکفا بگذشت. ۱۰ بهانه‌ی کافی بود تا نائره‌ی جنگی ویرانگر میان پدر و پسر درگیرد. به عنوان نمونه، پس از آنکه سعایت میان اوغوز<sup>۱۱</sup> و پدرش قراخان نتیجه بخشید و جنگ میان آن دو و سپاهیان در گرفت، «قراخان را شمشیری رسید و بدان زخم نماند، ۱۲ جهت آنکه از اعمام و اقوام اوغوز، گروهی انبوه با وی متفق شده بودند قرب هفتاد و پنج سال با یکدیگر جنگ می‌کردند.»<sup>۱۳</sup>

بنا به تاریخی که خواجه رشیدالدین فراهم آورده، تولوی خان پسر چنگیز پس از پیروزی بر قوم ختا، به سبب آنکه ایشان مغول‌ها را استهزاء کرده بودند فرمان داد تا «با جمعی ختائیان که گرفته بودند عمل قوم لوط به تقدیم رسانیدند.»<sup>۱۴</sup> از این قبیل است مجازات‌هایی مانند سنگ در دهان محکومان کوفتن و گوشت ملک کامل را در میافارقین به دستور هولاگو بریدن و در دهانش نهادن تا هلاک شود. همین هولاگو در مورد ملک صالح پادشاه موصل - که نافرمانی کرده بود - فرمود تا ظاهرش در دنبه گرفتند و به نمود و ریسمان استوار بیستند و به آفتاب تابستانی انداختند تا دنبه بعد از هفته‌ی گرم شد و آن شوربخت را به خوردن گرفت تا در آن بلا به مدت یک ماه جان شیرین بداد و پسر سه ساله‌ی او را به موصل فرستادند تا او را به کنار دجله دو نیم کردند و تن او را جهت اعتبار از دو جانب بیاویختند تا بیوسید و بریزد. ۱۵ قوم مغول ابایی نداشتند از آنکه در بی آذوقگی علف خشک و «تمامت حیوانات و گوشت آدمی»<sup>۱۶</sup> بخورند.

خدمتکاران و حتی وزرای مغول نیز از خشونت و خونریزی این قوم بی‌نصیب نمی‌ماندند، به طوری که «تمام وزرای مغول کشته شدند مگر خواجه تاج‌الدین علیشاه<sup>۱۷</sup> که مرد.»<sup>۱۸</sup> رشیدالدین فضل الله نیز پس از عمری خدمت به این قوم کشته شد.

پس از مرگ اولجایتو به سال ۷۱۶، ابوسعید بهادرخان پسر دوازده ساله‌ی او به سال ۷۱۷ به جای وی نشست. اما چون کودکی بیش نبود اداره‌ی امور و اختیار کشور به دست امیر چوپان افتاد. ۱۹ از آن پس زمینه برای دسیسه‌چینی علیه رشیدالدین که در طول سال‌های وزارت و عزت، محسوسد شمار زیادی از حاسدان شده بود فراهم آمد. به سال ۷۱۸ گماشتگان سیاسی «تاج‌الدین علیشاه تبریزی جواهرفروش که در درگاه سلطان تقرب یافته بود»<sup>۲۰</sup> خواجه را متهم به مسموم کردن سلطان اولجایتو کردند و چنین نمودند که برای انجام آن مقصود پسر خویش عزالدین ابراهیم را به کار گرفته است. بدین گونه با سود بردن از ساده‌اندیشی امیران مغول بویژه چوپان که خود نیز اندکی بعد طعمه نیرنگ آنان

گردیده از میان برداشته شد و خردسالی ایلخان، فرمان قتل خواجه و فرزندش را به دست آوردند. نخست فرزندش را در برابر دیدگان او سر بریدند. آنگاه خواجه را در بین راه تبریز به سلطانیه در نزدیکی اهر در روستای خشک دره یا خشک دز یا چرگر کشتند و اندامش را قطعه‌قطعه کردند و به شهرهای بزرگ ایران فرستادند و سرش را به تبریز بردند. ۲۰

### برخی از باورهای مغولی

آداب و رسوم مغولان، آزادی زنان- که معمولاً نیمی از افراد جامعه‌ی بشری را تشکیل می‌دهند- حتی زنان خانواده‌ی سلطنتی را محدود می‌کرد. یک زن در موقع مرگ شوهرش یا بایستی با برادر جوان‌تر شوهر خود ازدواج می‌کرد و یا اینکه به دست پسر شوهرش از یک زن دیگر می‌افتاد ولی اگر فرزندان زیادی می‌داشت همچنان بیوه می‌ماند. ۲۱

عدم محدودیت مغولان در روزگاری که خواجه رشیدالدین در آن زیسته از حیث ازدواج با محارم نموداری دیگر از زندگی بدوی آنهاست. موکای خاتون از زنان چنگیز مورد علاقه‌ی فراوان او بود. «بعد از وفات چنگیزخان این خاتون را اوگتای قاآن [پسر سوم چنگیز و پادشاه متعاقب او] ستده و از دیگر خواتین دوستر داشته. جغتای پسر دوم چنگیز نیز این موکا خاتون را دوست داشته. پیغام فرستاد که این موکا خاتون را به من دهید. اوگتای قاآن جواب داده که او را من ستدم. اگر به دیگری محبت است تا بدهم. جغتای گفت که مطلوب من او بود. چون نیست دیگری را نمی‌خواهم.» ۲۲

ندرتاً چنان می‌شد که به طور موقت و تا زمان تعیین خان و ایلخان اصلی، زنی امر حکومت را عهده‌دار شود: «بیوه‌ی گیوک تا جلوس منگو در سال ۱۲۵۱ م. [۶۴۸ ق.] نایب مناب امپراطوری بوده است.» ۲۳

حکومت مغولان بر پایه‌ی ایلغارها و غارت‌های گسترده و تحصیل سختگیرانه‌ی مالیات‌های سنگین استوار شده بود. رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد که به چشم خود دیده است رعیتی هنگام فرار از پیش محصلان [مالیات] خود را از بام به زیرانداخته است. در یزد چنان شده بود که در همه‌ی دیه‌های آنجا آفریده‌یی دیده نمی‌شد. ۲۴ معدودی که مانده بودند دیده بانی داشتند و تا او از دور کسی را می‌دید همگان در کاریزها و میان ریگ پنهان می‌شدند. ۲۵ این حکومت آمیخته با خرافه‌گرایی این قوم بر ایرانیان تحمیل شده بود.

امرای مغول در سختی‌ها و جنگ‌ها گاه به درختی متوسل می‌شدند و نیت می‌کردند که اگر پیروز شوند آن درخت را زیارتگاه خویش خویشگ سازند و پس از فتح چنین می‌کردند و آن را به جامه‌های ملون زیبا می‌آراستند. ۲۶

در این بین تبار پژوهی یا تبارگرایی مغول موضوع در خور مطالعه به صورت مستقل است. گمان می‌رود که عادت این قوم به کوچ و بلکه تاراج نشینی و زندگی صحرائی و غیرمستقر سوال از تبار و تیره، آباء و اجداد نیز سرزمین و سکونت‌گاه‌های اولیه را در برابر بزرگان حکومت یافته‌ی مغول نهاده باشد، خاصه که پاسخ در توجیه پرسشگران مغلوب از اصل و نسب این قوم مهاجم به کار می‌آمد. «عادت مغول آن است که نسبت آباء و اجداد را نگاه دارند. از این جهت هیچیک از ایشان نباشد که قبیله و انساب خود نداند و به غیر از مغول دیگر اقوام را این عادت نیست.» ۲۷ شاید برای حل معضل هویت و یافتن پاسخ برای سوالات

مذکور است که خواجه رشیدالدین در تاریخی که به دستور غازان و اولجایتو فراهم آورده حتی سامانیان را که معمولاً تنها سلسله‌ی کهن و قدرتمند ایرانی- دست کم پس از ورود اسلام به ایران- شمرده می‌شوند، از نژاد ترک پنداشته یا قلمداد کرده است. ۲۸

واقعیت آن است که تأکید مغول بر شجره و انساب و بروز این تأکید در جامع التواریخ، از این اثر مرجعی ارزشمند در شناخت قوم مغول و شجره و شاخه‌های نژادی آن پدید آورده است. با رجوع به این اثر تاریخی در می‌یابیم که: «در وقتی که اقوام اوغوز از ولایات خود به بلاد ماوراءالنهر و ایران زمین درآمدند و توالد و تناسل ایشان در این ولایت بود، به سبب اقتضای آب و هوا، شکل ایشان به تدریج مانند شکل تازیان ۲۹ گشت و چون تازیان مطلق نبودند، اقوام تازیان را ترکمان گفتند یعنی به ترک مانند.» ۳۰ به نظر خواجه رشیدالدین که اقوام و شعب اصلی و غیراصلی مغول را با ذکر جزئیات و به دقت و تفصیل شرح و معرفی نموده، حتی آب و هوا می‌توانسته است منشاء اختلاف لهجه میان مغولان شود: «به حسب اختلاف مزاج و طبیعت آب و هوای هر ولایتی، اندک مایه تفاوت در شکل و لهجه‌ی هر قومی از این اقوام اتراک با دید آمده.» ۳۱

«در آن روزگار به سبب خلطه و آمیزش ایرانیان با تاتار و چین همان قسم که ادبیات فارسی در میان اقوام مغول و مملکت چین شیوعی یافته بود ادبیات مغول نیز- که منحصر به خط و زبان اویغوری و افسانه‌های اساطیری ایغور و تاتار بود- در نزد ایرانیان شیوع یافته بود و به قول جوینی مردم به فرا گرفتن خط و زبان ایغوری رغبت می‌نمودند.» ۳۲ تأثیر زبان مغولی در جای‌جای جامع التواریخ اثر خواجه رشیدالدین نیز مشهود است. ۳۳ اطلاعات قوم‌شناختی موجود در جامع التواریخ درکنار دیگر اطلاعات آرایه شده باعث شد تا این اثر مورد مطالعه‌ی تاریخ پژوهان و قوم‌نگاران بسیاری قرار گیرد.

### در باب روایت

در سال ۶۹۷ بعد از آنکه صدرالدین احمد زنجانی معروف به «صدر جهان» به اتهام تصرف در اموال از وزارت معزول و کشته شد، سعدالدین محمد مستوفی ساوجی به حکم غازان خان به صاحب دیوانی و رشیدالدین فضل‌الله به نیابت او معلوم گردید و مقرر گشت که به همراهی یکدیگر ممالک ایلخان را اداره کنند. ۳۴ خواجه رشیدالدین مأموریت دیگری نیز برعهده گرفت و آن به امر غازان، تألیف تاریخ مغول بود؛ مأموریتی که گران‌تر می‌نمود چرا که وی باید روزگاری پر از بیرسمی و بیراهی و سیاه از کرده‌های ناصواب و سبعت را چنان می‌نگاشت که خان را خوش آید. خواجه با کسب اطلاعات کتبی و شفاهی که در دسترس او بود شروع به کار کرد و بعد از فوت غازان به امر اولجایتو مأمور اتمام کار خویش گردید. وی کار خویش را در سال ۷۱۰ به پایان برد. قسمت اصلی و مهم کتاب جامع التواریخ جلد اول آن یعنی «تاریخ مبارک غازانی» است. ۳۵ وی در این تألیف اسناد تاریخی و کهن مغول در باب سلسله‌ی انساب را از خزاین خارج کرده و پس از تنوین در اختیار آیندگان و محققان تاریخ ملل و اقوام نهاد در حالی که «عهد به عهد تاریخ صحیح ایشان به عبارت و خط مغولی نامدون و نامرتب فصل فصل مبتدر در خزاین نگاه داشته بودند و از مطالعه‌ی اغیار و اختیار پنهان و پوشیده.» ۳۶



نزاریان را بهترین کتابی شمرده‌اند که به زبان فارسی درباره‌ی  
اسماعیلیان نوشته شده است.<sup>۴۵</sup>

کارترمر مصحح و مترجم قسمتی از کتاب جامع التواریخ یا تاریخ  
رشیدی، آن را اولین تاریخ عمومی فارسی می‌داند که در تاریخ اخوان  
مردم آسیا نوشته شده است.<sup>۴۶</sup> در توجه به ارزش جغرافیایی تاریخی که  
رشیدالدین فضل‌الله فراهم آورده مرحوم زرین کوب می‌گوید: قرن‌ها  
قبل از اروپایی‌ها مسلمین ژاپن را شناختند. نام این سرزمین مجهول را  
رشیدالدین فضل‌الله، «چیمنگو» (Tchimingou) یاد می‌کند که ظاهراً  
مصحف چیزی شبیه «چینگو» (Tchibengou) است و این همان نام  
است که مارکوپولو «زپینگو» (Zipengu) یاد می‌کند.<sup>۴۷</sup>

در بررسی جامع التواریخ نباید از نظر دور داشت پی‌دید آورنده‌ی آن  
«رشیدالدین فضل‌الله از جمله بزرگ‌ترین رجال تاریخ ایران است و او را  
حتماً باید در ردیف وزرای درجه اول تاریخ ایران در تمام ادوار آن قرار  
داد.»<sup>۴۸</sup> به بیانی جامع التواریخ علاوه بر ارزش از حیث تاریخ‌نگاری، به  
عنوان یادداشت و تألیف یک رجل سیاسی دارای ارزش مضاعف است و  
متقابلاً باید یادآور ارزش علمی این تاریخ بود. به نظر مرحوم مینوی «قدر  
و مقامی که رشیدالدین فضل‌الله امروز از برای ما دارد نه از لحاظ آن است  
که وی وزیر بزرگی بوده و یا تأسیسات اداری معتبری بنا نهاده بود و یا  
خیر و نفع فراوانی از او به مردم عهد و زمان او رسیده بوده است. قدر و  
مقام او به واسطه‌ی تألیفات متعدد او و بالخصوص کتاب جامع التواریخ  
است که بی‌تردید یکی از اعظام کتب تاریخی به زبان فارسی است.»<sup>۴۹</sup>  
مرحوم قزوینی جامع التواریخ را «تاریخ کبیر عظیم النظیر» دانسته  
است.<sup>۵۰</sup> و این به دلیل دقتی است که خواجه در تدوین آن مصروف  
گردانیده. وی که به امر غازان مامور بوده تا «تاریخی از قوم مغول و  
حکومتش ترتیب دهد»<sup>۵۱</sup> در توضیح استناد به اسناد مغولان می‌نویسد:  
«وظیفه‌ی مورخ آن باشد که حکایات و اخبار هر قوم و طایفه به موجبی  
که ایشان در کتب خویش آورده باشند و به زبان روایت و تقریر کنند، از  
کتب مشهور متداول میان آن قوم و از قول مشاهیر معتبران ایشان نقل

رشیدالدین با هوشمندی این تألیف غازان فرموده را به انجام رساند  
بی‌آنکه به تدوین تاریخی فرمایشی متهم شود، بلکه بر رستندگان غالباً در  
ارزش‌های آن سخن گفتند. به زعم بعضی «این اثر تنها نمونه‌ی یک  
تاریخ جهانی در دوره‌ی قرون وسطای اسلامی است.»<sup>۳۷</sup>

کارل یان استاد دانشگاه‌های اوترخت و لیدن که جلد اول **جامع  
التواریخ** را با نام **تاریخ مبارک غازانی** در لندن منتشر کرده می‌گوید:  
پیش از رشیدالدین ملت‌های گوناگون از مصریان کهن گرفته تا اروپایی  
سده‌های میانه، در چارچوب نگرش‌های دینی و فرهنگی ویژه‌ی  
هر دوره‌ی، تاریخ دنیای خویش را نوشته‌اند. اما افتخار تألیف تاریخ و  
فرهنگ دولت‌های بزرگ گوناگون قاره‌های آسیا و اروپا با بیطرفی  
عالمانه برای نخستین بار، تنها و تنها از آن مؤلف ماست. از این رو حق  
داریم که به مفهوم امروزی او را نخستین تاریخ‌نویس جهانی به شمار  
آوریم.<sup>۳۸</sup>

در این باره که خواجه رشیدالدین به بهانه امر غازان، تاریخی جامع و  
گسترده در باب ملل آسیا و قاره‌های دیگر تألیف کرده، مرحوم مجتبی  
مینوی در مقاله‌ی نوشته است: رشیدالدین فضل‌الله در نوشتن تاریخ  
خود اکتفا به آن تواریخی نکرد که تا به آن روز در کتاب‌های ما  
می‌نوشتند، بلکه به تاریخ اقوام و مردمانی مثل مغولان و هندوان و پاپ‌ها  
و فرنگی‌ها و غیرهم نیز که مورخین ما به ایشان توجهی نکرده بودند  
پرداخت.<sup>۳۹</sup> مرحوم زرین کوب جامع التواریخ را نیای تاریخ‌هایی می‌داند  
که به صورت جمعی نوشته شد و این ناظر بر استفاده خواجه از تاریخ  
نوشته‌های دیگران است: «در آلمان ویلهلم اونکن (۱۸۳۸-۱۹۰۵)  
سیاستمدار و مورخ، اقدام به نشر یک سلسله تاریخ کرد که شامل ۴۵  
مجلد بود و با همکاری مورخان مختلف تهیه می‌شد. در فرانسه ارنست  
لاویس و آلفردامبو، یک سلسله تاریخ عمومی نشر کردند در دوازده  
جلد که در تألیف آن متخصصان رشته‌های مختلف همکاری کرده بودند  
و در انگلستان، دوره‌ی تاریخ جدید کمبریج، تاریخ قدیم کمبریج و تاریخ  
قرون وسطای کمبریج حاصل همکاری‌های محققان مختلف را به  
صورت تألیف متجانس درآورد. این گونه تواریخ دسته جمعی تا حدی  
تحقق همان طرح کهنه بود که هفتصد سال قبل در تألیف جامع التواریخ  
رشیدی از خاطر رشیدالدین فضل‌الله مورخ ایرانی نیز گذشته بود.»<sup>۴۰</sup> وی  
جامع التواریخ را جسورانه‌ترین و در عین حال عظیم‌ترین طرح می‌داند که  
در تاریخ‌نویسی مسلمین به زبان فارسی و در عهد ایلخانان مغول به اجرا  
درآمده است.<sup>۴۱</sup> به نظر ایشان، «با آنکه عصر ایلخانان دوران رواج تألیفات  
تاریخی است کتابی با این عظمت نه در آن زمان به وجود آمد و نه قرن‌ها  
بعد.»<sup>۴۲</sup>

مرحوم زرین کوب، رشیدالدین فضل‌الله را در کنار ابوعلی مسکویه  
و ابن خلکان پیشروان طریقه علمی تاریخ و پیشقدمان فلسفه تاریخ  
می‌داند.<sup>۴۳</sup>

**جامع التواریخ** شامل مطالب مفیدی درباره‌ی رابطه‌ی علمی بین  
ایران و آسیای مرکزی و چین نیز هست و توصیف‌هایی سودمند از وضع  
علوم در ایران و چین آن زمان در بردارد.<sup>۴۴</sup> بنابراین، به نوعی تاریخ علم  
نیز هست.

بعضی از محققان در **جامع التواریخ**، «قسمت مربوط به فاطمیان و

می‌کند و می‌نویسد.<sup>۵۲</sup> این استفاده از منابع اصیل و مورد اعتماد و ارزیابی مأخذ تالیف به عنوان شیوهی معتبر علمی است که اعجاب و تحسین محققان را برانگیخته است.<sup>۵۳</sup> استناد مزبور را مرحوم زرین کوب ذیل خاصیت بارز تاریخ نویسی مسلمین از جمله رشیدالدین، «علاقه به احوال امم» مورد توجه و تأیید قرار می‌دهد.<sup>۵۴</sup> با این همه خواجه داعیه آن نداشته است که هر چه نوشته بی‌عیب و درست بوده: «به تجربه و محسوس، معلوم و محقق است که قضیه‌یی که دیروز واقع شده، اگر صاحب واقعه تقریر آن کند قطعاً کم‌های آن بر خاطر نداشتند باشد، بلکه در هر مجلسی که باز گوید در عبارات و الفاظ او تغییر و تبدیلی واقع شود. پس یقین حاصل می‌شود که تواریخ چندین اقوام مختلف و از زمان متداول مطلقاً محقق نتواند بود.»<sup>۵۵</sup> مسلم است که خواجه تاریخ مغول خواسته‌ی خود را مغول ساخته تلویح نکرده. لاقلاً وحشیگری‌های لشکریان چنگیز خان و جوانب تاریک و منفی دولتی را که فاتحان ایجاد کرده بودند پنهان نداشتند است.<sup>۵۶</sup> وی تأسف و درخ خویش را از این گونه رویدادها و نیز نظر ناقدانه خود را نسبت به قتل ناجوانمردانه و نابحق وزیران و کارگزاران ایرانی چون خواجه شمس‌الدین جوینی، خواجه بهاء‌الدین جوینی و حتی امیران مغول چون امیر نوروز که این یک در روزگار غازان که کتاب به نام او تالیف یافته روی داده پنهان نداشتند و آنان را شهید نامیده است.<sup>۵۷</sup>

## روزگار نو

حمدالله مستوفی (متوفای ۷۵۰) صاحب تاریخ گزیده و چندین اثر دیگر از خواجه رشیدالدین فضل‌الله که به دستور حکام مغول کشته شد نیز به عنوان شهید یاد می‌کند. این مورخ نامی که خود را دست پرورد خواجه می‌خواند با وی مناسبات محکمی داشته و غالباً در مجالس رشیدالدین حضور می‌یافته و به واسطه‌ی اینکه اکثر مذاکرات رشیدالدین راجع به مسایل علمی و خصوصاً فن تاریخ بود، حمدالله را رغبتی صادق در تحقیق تواریخ حاصل آمد و به تاریخ نگاری پرداخت: «تا سعادت حقیقی مساعدت نمود و بنده را به شرف ملازمت بندگی حضرت مخدوم، سعید شهید خواجه، به راستی رشیدالدین الحق و الدین فضل‌الله مکرم گردانید و در زمره‌ی دیگر بندگان منتظم شد. اکثر اوقات شریفه‌ی آن جهان معدلت و دولت و آسمان فضل [و رأفت] به مجالست اهل علم و مباحث علوم عموماً و خصوصاً علم تواریخ که فواید آن نامحسور است مستغرق می‌یافت. این بنده‌ی دولت‌خواه نیز در زوایای آن مجالس به استماع فواید آن مباحث مستفید می‌شد و این معنی محرض مطالعه و مراجعه‌ی به کتب تواریخ می‌گشت.»<sup>۵۸</sup> گزارش مستوفی نشان می‌دهد که خواجه به پرورش چهره‌های علمی از جمله کسانی که با تاریخ‌نگاری و بلکه تاریخی‌نگری ضمن تلاش برای بهبود روزگار، روایت روشنی از آن بنا نهند علاقه داشته است. می‌توان پنداشت اهتمام همراه با حوصله‌ی امثال خواجه رشیدالدین فضل‌الله به اصلاح و به سامان آوردن روزگار ایرانیان، نتایج قابل ملاحظه‌یی در پی داشته است. در نتیجه، برای جانشینان هلاکو در ایران که به ایلخانان معروف شدند خاصه با از میان رفتن ارتباط آنان با سرزمین و حکومت مرکزی مغولستان حکومتی ماند که رنگ ایرانی گرفت. با روی کار آمدن غازان خان و گرویدن او به

اسلام، دوره‌ی اعتلا و اصلاحی در حکومت این خاندان پدیدار شد. آنان برای جایگیر ساختن و مداوم ساختن حکومت خود یاری مدبران و دبیران و اهل قلم ایرانی را ناگزیر و مغتنم شمردند.<sup>۵۹</sup>

به جای یاسای چنگیزی یاسای غازانی معمول شد و اصول اسلامی رواج گرفت، در حالی که یاسای غازانی- مورد ستایش رشیدالدین فضل‌الله- نسبت به آداب و رسوم مغولی پیشرفته و مدنی‌تر است. به نظر مرحوم یوسفی این یاسا بی‌شک تحت تأثیر تمدن اسلامی و وجود وزیری چون رشیدالدین فضل‌الله شکل گرفته است.<sup>۶۰</sup> پس از اسلام آوردن غازان خان در سال ۶۹۴ رقابت میان اسلام و ادیان و آیین‌های متعارض ترکی- مغولی جای خود را به تفوق مطلق اسلام در قلمرو ایلخانان داد.<sup>۶۱</sup>

خاندان جوینی و رشیدی- پیش از آنکه در اثر سعایت کینه توزان بدخواه کشته شده، «شهادت» یابند- سلاطین مغول را بی‌حد مایل به رواج دین اسلام و نشر علوم کرده بودند، چنانکه سلطان محمد خدابنده در شهر سلطانیه مدرسه‌یی ساخت که همیشه شانزده مدرس و دوپست تن از طلاب علوم در آنجا «موظف» بودند.<sup>۶۲</sup> و این نمی‌توانست متأثر از مجموعه‌ی علمی و فرهنگی عظیمی نباشد که رشیدالدین به نام ربیع رشیدی در دامنه‌ی ولیانکوه در تپه‌های عین‌علی- که اکنون به نام محله‌ی ششکلان یا ششگیلان و باغمیشه در طرف چپ دامنه‌ی سرخاب (در شمار شرقی تبریز) قرار دارد- احداث کرده بود.<sup>۶۳</sup> ■

## مأخذ و پی‌نوشت‌ها

- ۱- نام رشیدالدین فضل‌الله همدانی در بیان خودش، به نقل از: رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جامع التواریخ، به تصحیح و تحشیه‌ی محمد روشن- مصطفی موسوی، ج اول، ج ۱، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۳، ص ۳۵.
- ۲- صفا، بیخ‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج هفتم، ج ۳، بخش ۲، تهران، فردوس، ۱۳۷۰، ص ۱۲۴۸ و ۱۲۴۹. نیز ر.ک: مقاله‌ی مرحوم محبتی مینوی در مجموعه‌ی «رشیدالدین فضل‌الله همدانی وزیر، طبیب و مورخ ایرانی» که به مناسبت انعقاد مجلس تحقیقی و علمی درباره‌ی احوال و آثار او به سال ۱۳۴۸ انتشار یافته.
- ۳- رشیدالدین فضل‌الله همدانی، صص شصت و نه- هفتاد و دو.
- ۴- گروه، رنه، امپراطوری صحرائنوردان، ترجمه‌ی عبدالحسین میکده، ج چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹، ص ۵۹۹.
- ۵- رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ص سی و هفت.
- ۶- گروه، همان.
- ۷- جوینی، محمد، تاریخ جهانگشای جوینی، تصحیح علامه محمد قزوینی، ج اول، ج ۱، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۵، «مقدمه مصحح»، ص ۵ و ۹.
- ۸- فضل‌ی، آذر- فضالی جوان، مهین، فرهنگ بزرگان اسلام و ایران، ج اول، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۴۲۰.
- ۹- کیناؤلی، نگهبانی شب، جاندار شبانه‌ی خان. ر.ک: رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ج ۲، ص ۲۳۹۸.
- ۱۰- رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ج ۱، ص ۶۸ و ۶۹.
- ۱۱- جذ بزرگ اقوام اوغوز که بیست و چهار شعبه شده، از آنان اقوام ایغور، قیپچاق، قنقلی، قارلوق و قلیج پیدا شدند. ر.ک: رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ج ۱، ص ۴۷.
- ۱۲- کشته شد.
- ۱۳- رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ج ۱، ص ۵۱.
- ۱۴- دکتر یوسفی، غلامحسین، برگ‌هایی در آغوش یاد، ج سوم، ج ۲، تهران، علمی، ۱۳۷۸، ص ۷۱۱. به نقل از: رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جامع التواریخ، تصحیح ادگار بلوشه، لنین، ۱۹۱۱، ص ۲۳، ۲۹۷ و ۲۹۸.
- ۱۵- همان، ص ۷۱۱ و ۷۱۲. به نقل از: رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جامع التواریخ، به کوشش دکتر بهمن کریمی، ج ۲، تهران، ۱۳۳۸، ص ۷۲۷ و ۷۳۱.



۱۶- یوسفی، ص ۷۰۳؛ به نقل از: رشیدالدین فضل الله همدانی، تصحیح بلوشه، ص ۱۹ و ۲۰.

۱۷- رقیب رشیدالدین، که در اثر سعادت او، خواجه به قتل رسید.

۱۸- فروزانفر، بدیع الزمان، تاریخ ادبیات ایران، به کوشش عنایت‌الله مجیدی، ج اول، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، بهار ۱۳۸۳، ص ۴۱۹.

۱۹- رشیدالدین فضل الله همدانی، مقدمه مصححین، ص هفتاد و دو.

۲۰- همان، ص هفتاد و دو و هفتاد و سه، البته مدعیان برای کشتن خواجه رشیدالدین جز مسموم ساختن سلطان اولجایتو اتهام دیگری نیز تراشیدند و آن یهودیگری بود. در این باره ر.ک: اصل، صفحه هفتاد و سه به بعد، نیز در مورد توطئه نجیب الدوله یهودی و جعل نامه‌ی رشید به خط عبری بر علیه سلطان ر.ک: مرتضوی، منوچهر، مسائل عصر ایلخانان، تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، بهمن ۱۳۵۸، ص ۴۵۹ و ۴۶۰.

۲۱- لمبتن، آن، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه دکتر یعقوب آژنده چ دوم، تهران، نشر نی، ۱۳۸۲، ص ۳۱۶ و ۳۱۷.

۲۲- یوسفی، ص ۷۰۳. به نقل از: رشیدالدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، به کوشش کریمی، ج ۱، ص ۱۰۸ و ۱۰۹.

۲۳- لمبتن، ص ۳۱۴.

۲۴- یوسفی، ص ۷۴۵. به نقل از: رشیدالدین فضل الله همدانی، تاریخ مبارک غازی، تصحیح کارل یان، ج ۲، لندن، ۱۹۵۷، ص ۲۵۱.

۲۵- همان. به نقل از: رشیدالدین فضل الله همدانی، تاریخ مبارک، ج ۲، ص ۳۵۷.

البته رعب و وحشت شدید مردم از محصلان مالیاتی بدان معنا نبوده که هیچ مقاومتی در برابر مغولان صورت نمی‌گرفته. در خوارزم مردم هفت ماه در برابر مغول مقاومت نمودند و بسیاری از لشکر مغول بکشتند و از استخوان‌های ایشان پشته‌ها جمع کرده بودند. در قزوین مردم سخت ایستادگی نمودند و در شهر با کارد جنگ می‌کردند. اصفهان نیز سال‌ها به ترغیب قاضی شهر در برابر مغول تسلیم نشد. (یوسفی، ص ۷۲۴ و ۷۲۵. به نقل از: رشیدالدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، به کوشش کریمی، ج ۱، ص ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۸۰).

۲۶- همان، ص ۷۰۹. به نقل از: رشیدالدین فضل الله همدانی، تاریخ مبارک، ج ۲، ص ۱۴۲.

۲۷- همان، ص ۶۹۷. به نقل از: رشیدالدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، به کوشش کریمی، ج ۱، ص ۱۷۰.

۲۸- فروزانفر، ص ۱۷۷.

۲۹- با آن‌که از هنگام همسایگی ترکان با ایرانیان، ایرانیان را تزیک می‌نامیدند در زبان ترکی از آغاز و در اصل به معنای ایرانی به مفهوم عام نبوده است. البته در دیوان لغات الترک بر ساخته‌ی محمود کاشغری به سال ۴۶۶ ق. تزیک به معنای ایرانی آمده است و در زبان تبتی، تازیک به معنای ایرانی است. شادروان مینوی در حاشیه‌ی بر یادداشت‌های مرحوم قزوینی آورده: مدت‌ها قبل از مغول تازیک به معنی تاجیک به کار رفته ولی همیشه از جانب ترک‌ها بر ایرانی‌ها اطلاق شده است. احتمال اینکه تاجیک متشکل از تات (= بیگانه، رعیت) و جیک و چیک (= نشانه تصغیر) باشد ضعیف است اما به کلی مردود نیست. (رشیدالدین فضل الله همدانی، ج ۳، تعلیقات مصححین، ص ۲۰۹۰ و ۲۰۹۱)

۳۰- رشیدالدین فضل الله همدانی، ج ۱، ص ۵۵.

۳۱- همان، ص ۴۰ و ۴۱.

۳۲- بهار، محمدمتقی، سبک‌شناسی، ج ۶، ص ۳، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰، ص ۱۷۰ و ۱۷۱.

۳۳- به همین دلیل نیز محمد روشن و مصطفی موسوی، مصححین طبع مورد مراجعه‌ی نگارنده بیش از ۴۰۰ صفحه از تصحیح منتشره را به شرح اعلام اشخاص و امکان، نیز واژه‌های مغولی- ترکی اختصاص داده‌اند.

۳۴- صفا، ص ۱۲۴۹.

۳۵- همان، ص ۱۲۵۱.

۳۶- رشیدالدین فضل الله همدانی، ج ۱، ص ۳۴ و ۳۵.

۳۷- سوازه، ژان، مدخل تاریخ شرق اسلامی، ترجمه نوش‌آفرین انصاری (محقق)، ج اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۳۰۱.

۳۸- رشیدالدین فضل الله همدانی، ج ۱، مقدمه‌ی مصححین، ص پنجاه.

۳۹- رجب زاده، هاشم، خواجه رشیدالدین فضل الله، ج اول، تهران، طرح نو، ۱۳۷۷، ص

۳۱۰؛ به نقل از: مجموعه خطابه‌های تحقیقی درباره‌ی رشیدالدین فضل الله همدانی که در مجلس علمی مربوط به او از ۱۱ تا ۱۶ آبان ۱۳۴۸ در دانشگاه‌های تهران و تبریز خوانده شده است، دانشگاه تهران، ۱۳۵۱، صص ۳۰۷-۳۱۷.

۴۰- دکتر زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ در ترازو، ج سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰، ص ۱۰۶.

۴۱- همان، ص ۷۴.

۴۲- همان، ص ۷۵.

۴۳- همان، ص ۷۱.

۴۴- رجب‌زاده، ص ۳۱۶.

۴۵- یوسفی، ص ۶۹۹.

۴۶- طبری، محمدعلی (آذرمان، عمادالدین)، زیده‌الاثار، ج اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲، ص ۱۵۷ و ۱۵۸.

۴۷- دکتر زرین کوب، عبدالحسین، کارنامه‌ی اسلام، ج چهارم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹، ص ۸۱.

۴۸- صفا، ص ۱۲۴۹ و ۱۲۵۰.

۴۹- رشیدالدین فضل الله همدانی، ج ۱، مقدمه‌ی مصححین، ص چهل و نه؛ به نقل از: مینوی، مجتبی، تاریخ و فرهنگ، تهران، ۱۳۵۶، ص ۳۲۴.

۵۰- جوینی، مقدمه‌ی مصحح، ص د.

۵۱- صفا، ص ۱۲۵۱.

۵۲- رشیدالدین فضل الله همدانی، ج ۱، ص ۱۱.

۵۳- رجب زاده، ص ۹.

۵۴- زرین کوب، کارنامه‌ی اسلام، ص ۸۷.

۵۵- رشیدالدین فضل الله همدانی، ج ۱، ص ۹ و ۱۰.

۵۶- دکتر بیات، عزیزالله، شناسایی منابع و مأخذ تاریخ ایران، ج اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷، ص ۱۶۶.

۵۷- رشیدالدین فضل الله همدانی، ج ۱، مقدمه‌ی مصححین، ص پنجاه و شش.

۵۸- فروزانفر، ص ۴۲۶؛ به نقل از: تاریخ گزیده.

۵۹- ر.ک: رجب زاده، ص ۷ و ۸.

۶۰- یوسفی، ص ۷۸۵.

۶۱- رجب‌زاده، ص ۸.

۶۲- فروزانفر، ص ۳۶۰.

۶۳- بروشکی، محمدمهدی، بررسی روش اداری و آموزشی ربع رشیدی، ج دوم، مشهد، به نشر، ۱۳۸۳، ص ۶۷.

مجموعه‌ی مقالات: نشریه‌ی داخلی  
شماره‌ی ۴۸ - اسفند ۱۳۸۶

تاریخ و سیرت  
نشریه‌ی نشریه‌ی سیرت

ایران و اسلام  
نشریه‌ی نشریه‌ی سیرت

کتابخانه